

گفت‌وگو برنامه ضرورت حیات کوچ‌روها ریزی

محمود اردو خانی

اشاره

پذیرفت. با گفت‌وگویی ساده ما را به داخل دعوت کردند. در آن خانه به دور از هر نوع وسایل لوکس و تجملاتی دست و پاگیر بود. دورتادور اتاق، پشتی‌های لاک‌رنگ نمایش دل‌نشینی داشتند. آقای طاهری منزل نبودند. با ایشان تماس گرفتند، به ما گفتند مهمانی هستند، اما تا ۱۵ دقیقه دیگر خودشان را می‌رسانند. نمی‌دانستیم منتظر چه تیپ شخصیتی هستیم. تا این‌که پیرمردی بلندقامت، بسیار صمیمی و باوقار و دارای جذابیتی پدرا نه وارد شد. در خانه‌اش، ما او را به جمع خودمان پذیرفتیم. بعد از گپ و گفت و تعارفات صمیمانه، مدیر اجرایی «رشد علوم اجتماعی» مجلات رشد را به ایشان معرفی کردند و اهداف آنها را به طور عمومی و اهداف «رشد علوم اجتماعی» را به طور ویژه برایشان شرح دادند. در ادامه، متوجه شدیم آقای عطا طاهری که در مرز ۸۰ و چند سالگی بود، عمل جراحی قلب داشته‌اند.

آقای طاهری به ما خیرمقدم گفتند و اظهار داشتند: یک زمان تهران بدنام بود، نمی‌دانم خوش‌نامش کرده‌اند یا نه. ایشان عشایر را هم قسمتی از جامعه ایران دانستند که به نام «کوچ‌گر» می‌خواندند و شهری‌ها آنها را خانه به دوش نام گذاشته بودند که با دام حرکت می‌کنند اما حالا ما عشایر خودمان هم شهری شده‌ایم و پایه‌پای شما حرکت می‌کنیم.

کی عطا طاهری، از بزرگان ایلات کهگیلویه و بویراحمد است. پیرمردی جوان‌دل که می‌گوید جز انتقاد کردن به من چیزی نیاموخته‌اند. ماجرای دیدن او را در گزارش گونه‌زیر آورده‌ایم. اما آن چه برایمان جالب بود، دیدگاه‌های او بود که ما را با تاریخ مردم عشایر همبسته‌تر کرد. او زبان آلمانی را به خوبی می‌داند و از نوشته‌هایش که در کتاب کوچ کوچ دیده می‌شود، می‌توان این موضوع را دریافت. او هشتاد و اندی سال دارد و در بسیاری از وقایع و ماجراهای درگیری **رضاخان** و فرزندش با ایلات و عشایر بوده است. عطا طاهری بازنشسته آموزش و پرورش است. سال‌ها در دوره‌های گوناگون تحصیلی تدریس کرده است و اکنون با فرزندان و نوه‌های خود در یک خانه شهری که حال و هوای عشایری دارد، زندگی می‌کند. با او از هر دری سخنی گفته‌ایم. ملاحظه کنید.

نشانی **عطا طاهری** را از یک مغازه لوازم‌التحریر فروشی گرفتیم و با گروه بدون هماهنگی قبلی به محل سکونت ایشان رفتیم؛ خانه‌ای قدیمی و سنتی و مسقف به شیروانی. درب حیاط بسته نبود. با چند بار در زدن اهالی خانه را متوجه حضور خود ساختیم نمی‌دانستیم چه جوابی به ما خواهند داد. اما دل‌مان گواهی می‌داد که این خانه ما را خواهد



○ آقای طاهری، قدری در مورد ایل‌ها و طایفه‌های استان برایمان بگویید.

● اینجا در گذشته فقط به نام کهگیلویه بود و شش ایل داشت: ایل بویراحمد؛ ایل بهمینی، ایل باشت بابویی؛ ایل طیبی؛ ایل دشمن زیاری؛ ایل چرام. حدود ۱۰۰ سال پیش، یک ایل بزرگ هم به نام «ایل نویی» داشتیم که در بویراحمد ادغام شد. قسمتی از ایل قشقایی هم در زمستان در کهگیلویه و بویراحمد از خدمات شهری و روستایی استفاده می‌کنند.

○ لطفاً در مورد تشکل ایل‌ها و طبقه‌بندی آنها توضیح دهید.

● هر ایل متشکل است از تیره‌هایی. ابتدا تیره است، بعد طایفه، بعد اولاد یا تشت یا دهه، بعد از آن مال یا آبادی و بعد از آن بوم یا چادر سیاه یا خانه این تشکیلات یک ایل است. در اواخر دوره قاجار، استعمارگر انگلیس برای تسلط بر تفت جنوب شکستن قدرت ایل‌ها که در مقابل حکومت مرکزی می‌ایستادند، رضاشاه را آوردند و ایلات را سرکوب کردند. آنها ایلات را قدرت فئودالی قلمداد می‌کردند و می‌گفتند می‌خواهیم اینها را متمدن و شهرنشین کنیم برای این کار برنامه علمی و صحیح وجود نداشت، لذا با زور و در تنگنا قرار دادن عشایر با نام «تخت قاپو» و مانند، عشایر را در گرمسیر یا سردسیر در خانه‌های تنگ و تاریک و بدون پنجره قرار دادند. دام‌هایشان را از بین بردند و بزرگ‌ترین ضربه انسانی را بر پیکره جامعه انسانی ایرانی وارد کردند.

در آن زمان شهری‌ها هم مجری فرمان‌های حکومت بودند. در زمان پهلوی دوم برای مبارزه با روشن‌فکران و تحصیل کرده‌های شهری و به سبب ترس از قیام آنها، اجازه ندادند عشایر به شهری و شهرنشینی نزدیک شوند. آنها را برای سرکوب روشن‌فکران و تحصیل کرده‌های شهری نگه داشتند. اما عشایر به دلیل آگاهی و فرهنگ بالایی که داشتند، به مقاصد آنها تن ندادند. تا اینکه انقلاب اسلامی پیروز شد. در یک سخنرانی در شیراز به شیرازی‌ها گفتم ما تحصیل کرده و باسواد زیاد داریم، آنها را به کار بگیرد. عشایر و جوانان باسواد ما شهرنشین شدند.

○ جناب طاهری در مورد آداب و سنن عشایر و ایلات بگویید.

● بنده در مورد فولکور و تاریخ ذوق نداشتم یا نمی‌خواستم درباره آنها بنویسیم. فکر کردم چیزهایی را بنویسم که واقعیت داشته باشند. تصمیم گرفتم، آنچه را که قبل از انقلاب در بویراحمد دیدم، بنویسم. کتاب کوچ کوچ را تا زمان سقوط مصدق نوشته بودم که در اثر اشتباهاتی کتاب‌خانه‌ام را بردند. نامه‌ای به امام (ره) نوشتم و ایشان دستور دادند که کتاب‌خانه فوراً برگردانده شود. بعد اما دیگر آن ذوق را نداشتم. رسیده بودم به اصلاحات ارضی و این که چه ضررهایی دارد، اما ماند.

در زمان پهلوی دوم، در محله‌ای که بیش از ۱۰۰ نفر از نجبان و تحصیل کردگان حضور داشتند. مسائل و عشایری را که در چادرهای سیاه زندگی می‌کردند، گفتم. اما چند نفر مخالف بودند و لذا نگذاشتند موضوع در رسانه‌ها مطرح شود، اما فتوکپی مطالبی را که مطرح کرده بودیم به خودمان دادند.

○ آقای طاهری، به عنوان دارنده کتاب‌خانه‌ای قدیمی که ۵۲ سالگی آن را با جوانان و دانشجویان جشن گرفتید، نظر تان را بفرمایید.

● من از اینکه وظایف عادی‌ام را انجام داده‌ام و اینقدر مورد توجه واقع می‌شود، متعجب می‌شوم. چرا مردم وظایفشان را انجام نمی‌دهند؟!

○ در مورد آموزش و پرورش عشایر و وضعیت فعلی آن بگویید.

● حالا دیگر همه شهری شده‌ایم. از عشایر عده کمی مانده‌اند، آن هم برای اینکه بی‌کار نشوند. فرهنگ و آموزش دیگر یکنواخت شده است. در گذشته لازم بود که در کتاب‌های درسی، امور فرهنگی و منطقه‌ای عشایر بیاید و جزو مسائل خاص بود. اما حالا دیگر فرهنگ همه نزدیک به هم و همه شهری شده‌اند.

○ به نظر شما یکجانشینی عشایر خوب است یا خیر؟
● یکجانشینی زندگی را بهتر می‌کند و زحمت را کمتر. اما